



A Critical Evaluation of the Evidences and Foundations of Chronological Exegesis (tafsīr tanzīlī) of the Qur'ān and Its Methodological Status

Ruhollah Mohammadi¹ 

1. Assistant Professor, Department of Qur'an and Hadith Sciences, Faculty of Qur'anic Sciences, University of Qur'anic Sciences and Education, Shahrood, Iran. Email: r.mohammadi@quran.ac.ir

Abstract

Chronological exegesis (tafsīr tanzīlī), as an emerging approach in Qur'ānic studies, seeks to reconstruct the context of revelation and uncover the gradual process of moral and legal formation. In recent decades, this approach has attracted increasing attention among Qur'ān scholars. The present study, employing a descriptive-analytical method, aims to explicate and critically assess the rational and transmitted evidences, as well as the methodological foundations, of this interpretive approach. The findings indicate that the principal arguments advanced by proponents include reference to the codex of Imām 'Alī (muṣḥaf al-Imām 'Alī), narrations suggesting the absence of prohibition, the ijtihād-based arrangement of the current muṣḥaf, and its conformity with the prophetic mode of proclamation (sīrah tablighiyyah). Additionally, several foundational assumptions are invoked, including the guidance-oriented nature of the Qur'ān, reliance on the Qur'ān in its own interpretation, the gradual nature of revelation, the interweaving of verses within sūrahs, coherence between verses and sūrahs, the absence of contradiction, and the coherence of consecutively revealed sūrahs. A critical evaluation of these evidences and foundations reveals that, despite the advantages of this method in reconstructing the context of revelation and understanding the gradual development of legislation, the claim of its exclusivity or absolute priority faces serious historical, methodological, and textual challenges. Accordingly, this approach cannot independently provide a comprehensive interpretation of the Qur'ān and should instead be employed as a complementary method alongside others, particularly sequential and thematic exegesis.

Keywords: chronological exegesis, order of revelation, foundations of exegesis, methodological critique, codex of Imām 'Alī (muṣḥaf al-Imām 'Alī).

Cite this article: Mohammadi, R. (2026). A Critical Evaluation of the Evidences and Foundations of Chronological Exegesis (tafsīr tanzīlī) of the Qur'ān and Its Methodological Status. *Quranic Researches and Tradition*, 58 (2), 305-325. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

Authors retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2025.404600.670546>



Article Type: Research Paper

Received: 19-Oct-2025

Received in revised form: 29-Nov-2025

Accepted: 23-Dec-2025

Published online: 20-Mar-2026

ارزیابی انتقادی ادله و مبانی تفسیر تنزیلی قرآن و جایگاه روش شناختی آن

روح الله محمدی^۱

۱. استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم قرآنی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، شاهرود، ایران. رایانامه:

r.mohammadi@quran.ac.ir

چکیده

تفسیر تنزیلی، به عنوان رویکردی نوظهور در حوزه مطالعات قرآنی، درصدد بازسازی فضای نزول و کشف سیر تدریجی تربیت و تشریع است که در دهه‌های اخیر مورد توجه قرآن‌پژوهان قرار گرفته است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با هدف تبیین، نقد و بررسی ادله عقلی و نقلی و مبانی روش شناختی این رویکرد تفسیری انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مهم‌ترین ادله موافقان، استناد به مصحف امام علی (ع)، روایات عدم منع، اجتهادی بودن ترتیب مصحف کنونی و مطابقت با سیره ابلاغی پیامبر (ص) است. در کنار این ادله، مبانی‌ای همچون هدایت‌گری، تکیه بر قرآن در فهم، تدریج در نزول، تداخل آیات در سور، تناسب آیات و سور، عدم تعارض میان آیات و تناسب سور متوالی‌النزول مطرح شده‌اند. بررسی دقیق این مبانی و ادله نشان می‌دهد، گرچه این روش تفسیری در بازسازی فضای نزول و فهم سیر تدریجی تشریع مزایایی دارد؛ اما ادله قاطع بر لزوم انحصار یا اولویت مطلق آن با چالش‌های جدی تاریخی، روش شناختی و نقلی مواجه است. این روش به تنهایی قادر به ارائه تفسیری جامع از قرآن نیست و باید به عنوان یک روش مکمل در کنار دیگر روش‌ها، به ویژه تفسیر ترتیبی (مصحفی) و موضوعی، به کار گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: تفسیر تنزیلی، ترتیب نزول، مبانی تفسیر، نقد روش شناختی، مصحف امام علی (ع).

استناد: محمدی، روح الله (۱۴۰۴). ارزیابی انتقادی ادله و مبانی تفسیر تنزیلی قرآن و جایگاه روش شناختی آن. پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۵۸ (۲)، ۳۰۵-۳۲۵.

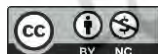
نوع مقاله: علمی-پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۷

بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸

پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۰۲

انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۹



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

حق چاپ و حقوق نشر برای نویسندگان محفوظ است.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2025.404600.670546>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

در دوره معاصر، روشی با عنوان «تفسیر تنزیلی» یا «تفسیر بر اساس ترتیب نزول» با قوتی فزاینده مطرح شده است که مدعی است فهم صحیح قرآن، کشف سیر تربیتی تدریجی و رفع تعارضات ظاهری، تنها در گرو توجه به ترتیب تاریخی نزول آیات و سور میسر است. طرفداران این روش با تأکید بر زمینه‌مندی وحی، سعی در بازسازی فرآیند تربیتی و تشریعی قرآن در طول ۲۳ سال دارند. آنان برای اثبات ادعای خود به ادله نقلی متعددی تمسک می‌جویند که مهم‌ترین آن، استناد به مصحف امام علی (ع) است که بر پایه ترتیب نزول «کما انزل الله» تدوین شده بود (ر. ک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۹: ۷۳-۶۶؛ عاملی، ۱۴۱۵: ۱۴۷-۱۶۰). همچنین روایت مشهوری از امام علی (ع) که بر آگاهی کامل ایشان از چگونگی نزول آیات دلالت دارد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۰: ۱۳۹) و نیز روایاتی که به ترتیب نزول در تبیین آیات اشاره می‌کنند، مانند تبیین امام صادق (ع) از آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» (بقره: ۲۱۵)، با اشاره به ترتیب نزول (نزول هذبه بعد هذبه) (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۴: ۲۸) به عنوان شاهد جواز و حتی امری مطلوب مطرح شده‌اند (ر. ک: بهجت پور، ۱۳۹۲: ۶۳). از منظر عقلی نیز، اصلی‌ترین دلیل آنان، مطابقت با سیره ابلاغی پیامبر (ص) عنوان شده که آیات را به ترتیب نزول تعلیم می‌فرمودند (ر. ک: دروزه، ۱۴۲۹: ۱: ۱۱).

با این حال، این ادعاها با پرسش‌های بنیادین و چالش‌های جدی مواجه است. آیا ادله نقلی مذکور، از جمله گزارش‌های مربوط به مصحف امام علی (ع) که خود در دسترس نیست و گزارش‌های مربوط به آن گاه متعارض است (ایازی، ۱۳۸۹: ۸۱-۱۱۱؛ مهدوی راد، ۱۳۸۴: ۹۸-۱۰۲)، آن قدر متقن هستند که بتوانند پایه یک روش تفسیری غالب قرار گیرند؟ آیا روایاتی که صرفاً بیان یک واقعیت تاریخی هستند، بر توصیه یک روش کلی تفسیر دلالت صریح دارند؟ و آیا سیره پیامبر (ص) در عصر نزول با مخاطبان خاص می‌تواند به عنوان الگویی ابدی و انحصاری برای فهم قرآن در همه اعصار تلقی شود، به ویژه با توجه به این که ائمه (ع) مردم را به تمسک به مصحف موجود امر می‌کردند؟ از این رو، این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این سوال است که ادله و مبانی مطرح شده برای تفسیر تنزیلی تا چه حد از اتقان علمی و اعتبار روش‌شناختی برخوردارند؟

بررسی این موضوع برای تعیین جایگاه واقعی این روش و جلوگیری از افراط و تفریط، اهمیتی فوق‌العاده دارد. اگر این روش به نادرستی برتر انگاشته شود، ممکن است مفسران را از فواید انسجام درونی و سیاق مصحف غافل کند و قرآن را تا سطح متنی صرفاً تاریخی تنزل دهد. در مقابل، نادیده گرفتن کامل آن نیز ممکن است دریچه‌ای ارزشمند برای درک سیر تربیتی قرآن و فلسفه تشریع تدریجی احکام را ببندد. بنابراین، واکاوی ادله و مبانی تفسیر تنزیلی نه تنها یک ضرورت علمی است، بلکه در تعیین رویکرد صحیح در مواجهه با کلام الهی و پرهیز از تاریخ‌مندی افراطی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

پیشینه پژوهش

پیشینه این بحث را هم در سنت کهن و هم در پژوهش‌های معاصر می‌توان ردیابی کرد. در گذشته، اگرچه تفسیر کاملی بر اساس ترتیب نزول نوشته نشد، اما توجه به ترتیب نزول در مباحثی مانند ناسخ و منسوخ، مکی و مدنی، ترتیب نزول سوره‌ها و اسباب نزول در تفاسیری مانند «مجمع البیان» طبرسی مشهود است. در دوره معاصر، در جهان عرب، آثاری از افرادی چون ملاحویش آل غازی (۱۳۸۲ق)، در «بیان المعانی علی حسب ترتیب النزول»؛ دروزه (۱۴۲۹ق) در «التفسیر الحدیث ترتیب السور حسب النزول» و جابری (۲۰۱۰م) در «فهم القرآن الحکیم التفسیر الواضح حسب ترتیب النزول» و در ایران، آثار بهجت‌پور در کتاب «تفسیر تنزیلی، مبانی، اصول، قواعد و فواید» (۱۳۹۲ش)؛ و «همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)» (۱۳۹۰)، کرباسی فروشان و همکاران (۱۴۰۰) در «ادله جواز عقلی و نقلی تفسیر نزولی قرآن کریم»، به تبیین و ترویج نظام‌مند این روش پرداخته‌اند. در مقابل، محققانی چون ایازی (۱۳۸۹ش)، در «نقدی بر فواید تفسیر ترتیب نزولی» به نقد فواید تفسیر تنزیلی، و صدر (۱۳۸۹) در «سنجش ادله موافقان و مخالفان تفسیر بر اساس ترتیب نزول» به بررسی برخی از ادله موافقان و مخالفان پرداخته‌است و جواهری (۱۳۹۷) در «نقد نظریه تفسیر بر پایه ترتیب نزول»، به ارزیابی روایات ترتیب نزول سور از جهت سند و محتوا همت گمارده‌اند. همچنین سلیمانی و همکاران (۲۰۲۰) در پژوهشی [به زبان انگلیسی]، به «نقد مبانی تفسیر تنزیلی از دیدگاه بهجت‌پور» پرداخته‌است. با این وجود، خلاً یک پژوهش جامع که به صورت متمرکز، تمامی ادله و مبانی را یکجا گردآوری و با نگاه انتقادی جایگاه روش شناختی آن را مورد نقد و ارزیابی قرار دهد، احساس می‌شود.

۱. ادله تفسیر تنزیلی و نقد آنها

در ادامه، مهم‌ترین این ادله جواز تفسیر تنزیلی، به همراه واکاوی و نقد هر یک مرور خواهیم کرد تا میزان اتقان و اعتبار آن‌ها به روشنی مشخص شود.

۱-۱. ادله نقلی موافقان تفسیر تنزیلی و نقد آن

۱-۱-۱. استناد به مصحف امام علی (ع): واکاوی تاریخی-روایی

مهم‌ترین دلیل طرفداران تفسیر تنزیلی، استناد به مصحف امام علی (ع) است که بر اساس ترتیب نزول (کما انزل الله) تدوین شده‌است (ر. ک: بهجت‌پور، ۱۳۹۲: ۵۶؛ کرباسی فروشان و همکاران، ۱۴۰۰: ۶۳). مثلاً شیخ مفید در کتاب «تصحیح الاعتقادات» تصریح می‌کند که مصحف امام علی (ع) بر حسب سوره‌های نازل شده از اول تا آخر قرآن ترتیب یافته بود: «جَمَعَهُ عَلَى تَرْتِيبِ مَا نَزَلَ مِنَ السُّورِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۷)، سید مرتضی در کتاب «رسائل» نیز بر همین امر تأکید دارد: «و کان ترتیب هذه المصحف علی ترتیب النزول» (سید مرتضی، ۱۴۰۵: ج ۳: ۱۲۹). علامه مجلسی در «بحار الانوار» (۱۴۰۳: ۸۹: ۶۶-۷۳)، عمید زنجانی در «مبانی و روشهای تفسیر

قرآن» (۱۳۸۷: ص ۱۰۲)، علامه بلاغی در «الآء الرحمن» (۱۴۲۲: ج ۱: ۸۴)، علامه طباطبائی در «المیزان» (۱۳۹۰: ج ۱۲: ۱۲۱)، آیت‌الله خویی در «البيان» (۱۳۸۲: ۳۲۳)، آیت‌الله معرفت در «التمهید» (۱۳۸۲: ج ۱: ۸۱) و سید جعفر مرتضی عاملی در «الصحيح من سيرة النبي» (۱۴۱۵: ۱۶۰-۱۴۷) بر این امر تأکید دارند و روایت مشهور از امام علی (ع) که می‌فرماید: «فَمَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ آيَةٌ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ ... وَ كَيْفَ نَزَلَتْ وَ أَيْنَ نَزَلَتْ وَ فِيمَنْ أُنْزِلَتْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۴۰: ۱۳۹) را مؤید این دیدگاه آورده‌اند. موافقان تفسیر تنزیلی این روایت را به عنوان شاهد جواز و حتی مشروعیت این روش مطرح کرده‌اند. این روایت و مشابه آن، نشان می‌دهد که امام علی (ع) نه تنها متن، بلکه تفسیر، تأویل، شأن نزول و ترتیب نزول آیات را از پیامبر (ص) دریافت کرده و در مصحف خود ثبت نموده‌اند (بهجت پور، ۱۳۹۲: ۵۶).

نقد و بررسی

یکی از نقدهای وارد به این ادله عدم قطعیت گزارش‌های تاریخی مربوط به چند و چون مصحف امام علی (ع) است. زیرا مصحف امام علی (ع) در دسترس نیست و گزارش‌های تاریخی درباره آن متفاوت و گاه متعارض است. برخی گزارش‌ها از تفاوت در ترتیب سوره‌ها حکایت دارند، برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که ترتیب سوره‌ها در مصحف امام علی (ع) بر اساس ترتیب نزول بوده‌است (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۷؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵: ج ۳: ۱۲۹). اما برخی دیگر تنها تفاوت را در وجود تفسیر و تأویل می‌دانند. چنانکه در مقابل، شواهد متقنی وجود دارد که امتیاز مصحف امام (ع) را نه در ترتیب، بلکه در شامل بودن داده‌های تفسیری و تأویلی می‌داند. شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) در «التبیان» روایتی را نقل می‌کند که بر اساس آن، هنگامی که امام علی (ع) مصحف خود را پس از رحلت پیامبر (ص) عرضه کرد، در پاسخ به این پرسش که «در آن چه چیز جدیدی است؟» فرمودند: «لَوْ قَرَأْتُمُوهُ لَوَجَدْتُمْ فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى وَ مَا بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (طوسی، بی‌تا: ج ۱: ۴). این بیان، صراحتاً به جامعیت علمی و محتوای تفسیری-تأویلی مصحف اشاره دارد، نه به ترتیب متفاوت آن.

علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق) نیز در «بحار الأنوار» با گردآوری روایات مختلف، به این اختلاف گزارش‌ها اذعان کرده و به صراحت می‌نویسد: «وَ الْجَمْعُ بَيْنَ الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ كَانَ مُرْتَبًّا عَلَى مَا نَزَلَ وَ مُشْتَمَلًا عَلَى التَّأْوِيلِ وَ التَّفْسِيرِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۸۹: ۷۲). هر چند ممکن است مرتب بودن، دلالت بر ترتیب آیات در سوره‌ها به ترتیب نزول باشد، اما جمع‌بندی علامه مجلسی نشان می‌دهد که حتی در سنت روایی، قول مشهور، اجتماع هر دو ویژگی (ترتیب نزول و وجود تفسیر) است، اما آنچه به عنوان امتیاز اصلی و بی‌بدیل مطرح می‌شده، همان بخش تفسیر و تأویل بوده‌است. همچنین این روایت می‌تواند ناظر به اشرف و اطلاع حضرت (ع) بر قرآن به اعتبار جنبه‌های مختلف باشد و اشاره‌ای به ترتیب مصحف بر حسب نزول نداشته باشد.

۱. ابهام در مفهوم «کما انزل الله»: این تعبیر ممکن است ناظر به ثبت تفسیر و تأویل همراه متن باشد، نه لزوماً ترتیب نزول. به عبارت دیگر، «کما انزل الله» می‌تواند به ثبت کامل وحی اعم از

متن، تفسیر و حکمت‌های آن اشاره داشته باشد، نه صرفاً ترتیب زمانی. محققانی مانند ابازی (۱۳۸۹: ۱۱۱-۸۱) و عمید زنجانی (۱۳۸۷: ۸۲) بر این نظر تأکید دارند.

با وجود ادعای تفاوت مصحف امام علی (ع)، ائمه (ع) در عمل، مردم را به تمسک به مصحف رایج (عثمانی) امر می‌کردند و خود نیز بر اساس آن تلاوت و تدریس می‌کردند.^۱ گزارش‌های تاریخی معتبر تأکید دارند که امام علی (ع) خود در فرآیند جمع‌آوری مصحف عثمانی مشارکت داشتند یا حداقل، پس از تکمیل آن، آن را تأیید کردند. مشهور است که حضرت در این باره فرمودند: «سوگند به خدا که عثمان هنگامی که درباره مصحف کاری انجام داد، جز به مشورت با ما عمل نکرد ... و سوگند به خدا که اگر فرمانروا بودم، همان کاری را می‌کردم که عثمان کرد» (سیوطی، ۱۴۲۱: ج ۱: ۱۷۰). این موضعگیری، به وضوح نشان می‌دهد که مصحف عثمانی از نظر امام (ع) دارای اشکال اساسی نبوده‌است.

این سیره عملی ائمه، نشان می‌دهد که مصحف موجود، از مشروعیت و اعتبار لازم برخوردار است و انحراف بنیادینی در ترتیب آن وجود ندارد.

۲. برخی محققان این دسته از روایات را که بر تفاوت بنیادین مصحف امام (ع) دلالت دارند، برای توجیه غیبت امام و مشروعیت‌بخشیدن به حاکمان وقت دانسته و آنها را ساختگی می‌خوانند (ر. ک: مهدوی‌راد، ۱۳۸۴: ۱۰۰-۱۰۱). این دیدگاه اگرچه افراطی می‌نماید، اما نشان‌دهنده وجود ابهام و اختلاف نظر حتی در خود روایات مربوط به مصحف امام (ع) است.

۳. در مقابل، برخی مانند ابازی (۱۳۸۲: ۸۱-۱۱۱)، عمید زنجانی (۱۳۸۷: ۸۲) و مهدوی‌راد (۱۳۸۲: ۱۰۰) معتقدند مصحف امام (ع) از نظر ترتیب آیات و سور تفاوتی با مصحف رایج نداشته و امتیاز آن در وجود تفسیر و تأویل آیات بوده‌است. بنابراین، استناد به مصحف امام علی (ع) به عنوان دلیل قطعی بر لزوم تفسیر تنزیلی، با چالش‌های جدی تاریخی و هرمنوتیک مواجه است.

۱-۲. روایات عدم منع و نهی صریح: تحلیل دلالتی و سندی

دسته دیگری از ادله‌ای که موافقان تفسیر تنزیلی بدان تمسک جسته‌اند، مجموعه‌ای از روایات هستند که بر «جواز» یا «عدم نهی» از توجه به ترتیب نزول دلالت دارند. استدلال آنان این است که این روایات، مشروعیت رجوع به ترتیب نزول را ثابت می‌کند. مهم‌ترین نمونه مورد استناد، روایتی است که از امام صادق (ع) در تفسیر آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» (بقره: ۲۱۹) نقل شده‌است. در این روایت آمده که حضرت در پاسخ به پرسشی درباره معنای «الافو» فرمودند: «نَزَلَتْ هَذِهِ بَعْدَ هَذِهِ؛ این آیه پس از آن آیه نازل شده است» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ج ۴: ۲۸). موافقان با استناد به این قبیل روایات استدلال می‌کنند که ائمه (ع) در مقام تبیین مفاهیم قرآنی، به ترتیب نزول آیات استشهاد و استناد

^۱. به عنوان نمونه تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) از آثار کهن تفسیری است که به آن حضرت نسبت داده می‌شود. ساختار این تفسیر، کاملاً مبتنی بر ترتیب مصحف رایج (از ابتدای سوره حمد) است.

می‌جستند (ر. ک: بهجت‌پور، ۱۳۹۲: ۶۳؛ کرباسی فروشان و همکاران، ۱۴۰۰: ۶۴). آنان این رویکرد را حاکی از مشروعیت و حتی جواز استفاده از این روش در فرآیند تفسیر می‌دانند.

دلیل دوم در این دسته، «سکوت شارع» یا «عدم وجود نهی صریح» است. برخی از قائلان به این روش ابراز داشته‌اند که اگر تفسیر بر مبنای ترتیب نزول روشی ناصحیح یا ممنوع بود، می‌بایست روایاتی با مضامین نهی‌آمیز و بازدارنده از سوی معصومین (ع) صادر می‌شد. از جمله ادله جواز تفسیر تنزیلی این است که هیچ روایت معتبری از معصومین (ع) در دست نیست که تفسیر به این روش را نهی کرده باشد. عبدالکریم بهجت‌پور می‌گوید: «این در حالی است که اگر این روش، روش نادرستی می‌بود، حتماً از طرف ائمه (ع) نهی می‌شد؛ زیرا آنان در پرهیز از هیچ امر ناصوابی دریغ نمی‌کردند» (۱۳۹۲: ۷۶-۷۵ با تلخیص). بنابراین، عدم وجود چنین نهی صریحی را می‌توان قرینه‌ای بر جواز و حلیت این رویکرد تلقی کرد.

نقد و بررسی

بسیاری از روایاتی که به ترتیب نزول استناد می‌شوند، از نظر سند ضعیف هستند. در سلسله سند خود راویان ضعیف یا مجهول دارند. مثلاً، برخی از این روایات را «محمد بن فضیل» نقل کرده که هرچند ثقة است، اما «ممدوح» است و برخی علمای رجال او را به دلیل غلو مورد تردید قرار داده‌اند. همچنین در اسناد برخی از این روایات، افرادی مانند «یحیی بن ابی القاسم» قرار دارند که حال او به صراحت توضیح داده نشده است (حائری، ۱۴۲۸: ۴: ۱۲۳) از این رو، اینگونه روایات نمی‌توانند تکیه‌گاه محکمی برای یک روش تفسیری کلان باشند.

۱. روایاتی مانند «نزلت هذه بعد هذه» صرفاً بیان یک واقعیت تاریخی هستند، نه توصیه به تفسیر بر اساس ترتیب نزول. برای مثال، اگر کسی بگوید «سوره حمد قبل از سوره بقره نازل شده»، این یک گزاره تاریخی است، نه یک دستور. این روایات در مقام «بیان» هستند، نه در مقام «تقریر روش». استفاده از این روایات برای اثبات یک روش نظام‌مند، نوعی «تعمیم بدون دلیل» است (ایازی، ۱۳۸۹: ۸۵). به عبارت دیگر این روایات در مقام بیان «علل نزول» هستند، نه در مقام بیان «قواعد تفسیر». از این رو، این روایات دلالت صریح بر این موضوع ندارند.

۲. این روایات موارد محدودی را شامل می‌شوند و نمی‌توان از آنها یک روش کلی تفسیری استنباط کرد. اگر روش تفسیر تنزیلی یک روش برتر بود، می‌بایست در سیره عملی معصومین (ع) به صورت گسترده انعکاس می‌یافت. اما با بررسی منابع روایی، می‌بینیم که هیچ تفسیر منسوب به معصومی وجود ندارد که بر اساس ترتیب نزول تنظیم شده باشد. حتی تفسیر امام حسن عسکری (ع) و سایر تفاسیر متأثر، همگی بر اساس ترتیب مصحف عثمانی تدوین شده‌اند (ر. ک: معرفت، ۱۴۱۶: ج ۱: ۱۶۵).

۳. در مقابل روایات معدود استناد به ترتیب نزول، روایات متعددی بر تلاوت و تفسیر بر اساس مصحف موجود تأکید دارند. روایت مشهور امام صادق (ع) که می‌فرماید: «إِقْرَءُوا كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ»

(علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۸۹: ۳۷) تأکید بر قرائت به ترتیب مصحف کنونی دارد که نشان‌دهنده اهمیت و اعتبار تفسیر ترتیبی است و این روایت به وضوح نشان می‌دهد که چارچوب اصلی، همان مصحف رایج است (مهدوی‌راد، ۱۳۸۲: ۱۲۵).

۲-۱. ادله عقلی موافقان تفسیر تنزیلی و نقد آن

۱-۲-۱. مطابقت با سیره ابلاغی پیامبر (ص): تحلیل تاریخی-تربیتی

اصلی‌ترین دلیل عقلی موافقان، مطابقت این روش با سیره ابلاغی و تعلیمی پیامبر (ص) است. پیامبر (ص) آیات را به ترتیب نزول بر مردم تلاوت و مفاهیم آن را تعلیم می‌دادند. این سیره، نشان می‌دهد که فهم قرآن برای مخاطبان اولیه، در گرو توجه به تدریج و ترتیب نزول بوده است. روایتی از امام علی (ع) درباره نزول سوره مائده و چگونگی آن («كَانَ الْقُرْآنُ يَنْسَخُ بَعْضُهُ بَعْضًا...») (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۵: ۲۷۲) و نیز روایت مربوط به نزول آیات سوره فجر و تغییر حالت پیامبر (ص) (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۵: ۵۶) گواه بر این امر است.

نقد و بررسی

در نقد این دلیل می‌توان گفت این روش اقتضای نزول تدریجی قرآن کریم بود و این سیره مخصوص عصر نزول و برای مخاطبان اولیه بود که در بستر تاریخی خاصی زندگی می‌کردند و قرآن به تدریج و در پاسخ به نیازها و پرسش‌های آنان نازل می‌شد. این روش، یک «روش تربیتی تدریجی» بود، نه لزوماً یک «روش تفسیری دائمی». برای نمونه، حکم تحریم شراب در چند مرحله نازل شد که نشان‌دهنده تطبیق روش با شرایط مخاطب است (رامیار، ۱۳۶۲: ۳۴۵).

۱. شرایط کنونی فهم قرآن با عصر نزول کاملاً متفاوت است. امروزه قرآن به صورت یک کتاب کامل در اختیار ماست و نیاز اصلی، استخراج نظام جامع اسلامی (عقاید، احکام و اخلاق) از کل قرآن است. این کار با روش‌هایی مانند تفسیر موضوعی بهتر محقق می‌شود. مثلاً، برای فهم نظام اقتصادی اسلام، باید تمام آیات مرتبط را از سراسر قرآن جمع‌آوری و تحلیل کرد، نه اینکه صرفاً به ترتیب نزول آنها اکتفا نمود (ر. ک: مطهری، ۱۳۷۳: ۱۲۵).

۲. با تکمیل قرآن، روش فهم آن نیز باید تکامل یابد. همان‌طور که با جمع‌آوری قرآن در یک مصحف، روش تلاوت از «تدریجی» به «ترتیبی» تغییر کرد، روش تفسیر نیز می‌تواند و باید از روش‌های متنوعی بهره‌برد. امروزه نیازمند روش‌شناسی ترکیبی هستیم که در آن تفسیر تنزیلی تنها به عنوان یک ابزار کمکی مورد استفاده قرار گیرد (ر. ک: حجتی، ۱۳۷۷: ۲۳۴).

۳. این استدلال با نظریه نزول دفعی قرآن که بر اساس آیات «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر: ۱) و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» (دخان: ۳) در شب قدر است که اتفاقاً مورد تأیید بسیاری از مفسران است، در تعارض می‌باشد. چرا که نزول دفعی نشان می‌دهد که حقیقت قرآن فراتر از نزول تدریجی است. نزول تدریجی، صرفاً یک «تجلی» زمینی و تاریخی برای آن حقیقت واحد است. علامه

طباطبایی در المیزان به این تعارض اشاره کرده و تأکید نموده که نزول تدریجی، ظرف تحقق وحی است، نه حقیقت آن (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۸: ۱۳۵).

۱-۲-۲. ادعای اجتهادی بودن ترتیب مصحف کنونی

موافقان تفسیر تنزیلی اغلب قائل به اجتهادی بودن ترتیب مصحف کنونی هستند. آنان معتقدند پیامبر (ص) دستور صریحی برای ترتیب نهایی سوره‌ها نداشتند و این کار توسط صحابه و بر اساس اجتهاد آنان انجام شد (بهجت پور، ۱۳۹۲: ۱۵۱). آنان حتی استدلال به روایاتی مانند «ان القرآن لا یهاج الیوم و لا یحول» (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۷: ۱۰۴) را برای نفی این روش نمی‌پذیرند و معتقدند این روایات ناظر به نهی از قرائت غیررایج است، نه نفی تفسیر بر اساس ترتیب نزول (دروزه، ۱۴۲۹: ج ۱: ۱۱).

نقد و بررسی

قرائن متقنی بر توقیفی بودن ترتیب آیات در سوره‌ها وجود دارد (ر. ک: سیوطی، ۱۴۲۱: ج ۱: ۲۱۴؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۶: ۲۶). از جمله: روایاتی که بر حضور جبرئیل و نظارت او بر جایگذاری آیات در سوره‌هایشان دلالت دارد. در منابع اهل سنت و شیعه روایاتی وجود دارد که بر نظارت جبرئیل بر جایگذاری آیات دلالت دارد. گزارش‌های تاریخی که نشان می‌دهد پیامبر (ص) مکان دقیق آیات را مشخص می‌کردند. از پیامبر (ص) نقل شده که می‌فرمود: «ضَعُوا هَذِهِ الْآیَةَ فِی مَوْضِعٍ كَذَا؛ این آیه را در جایگاه خاص خود قرار دهید» (ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۵: ۵). این روایت به وضوح نشان می‌دهد که مکان هر آیه در سوره، امری توقیفی بوده است.

همچنین انسجام و ارتباط عمیق بین آیات یک سوره که نشان از یک نظم و حیانی دارد. ساختار منسجم و پیچیده سوره‌ها که مورد تأکید مفسرانی مانند علامه طباطبایی است، خود دلیل بر توقیفی بودن ترتیب است. برای مثال، انسجام محتوایی سوره‌های «بقره»، «آل عمران» و «یوسف» به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را محصول اجتهاد صحابه دانست (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۲: ۱۲۵).

۱. تأکید ائمه (ع) بر صحت مصحف موجود، مؤید توقیفی بودن ترتیب آن است. اگر این ترتیب صرفاً محصول اجتهاد صحابه بود، بعید بود ائمه (ع) بدون هیچ اشاره انتقادی آن را تأیید کنند. روایت امام صادق (ع) - «إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَقْرَءُوا كَمَا عَلَّمُوا» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲: ۶۱۷) - به وضوح بر لزوم تمسک به قرائت و ترتیب رایج دلالت دارد. پذیرش اجتهادی بودن ترتیب مصحف می‌تواند به هرج و مرج تفسیری بینجامد، زیرا در این صورت هر مفسری می‌تواند بر اساس ترتیب دلخواه خود عمل کند. این مسئله به آشفتگی در فهم قرآن می‌انجامد؛ برای مثال، نادیده گرفتن ترتیب فعلی سوره بقره، ارتباط بین آیات الاحکام و آیات العقاید را که در فهم جامع قرآن نقش اساسی دارد، مخدوش می‌کند (معرفت، ۱۴۱۶: ج ۱: ۱۵۸).

۲. این نگاه موجب غفلت از حکمت چینش آیات و سور قرآن می‌شود. حکمت چینش کنونی قرآن را که خود دارای اسرار و پیام‌های تربیتی و بلاغی است، نادیده می‌گیرد. مفسرانی مانند علامه طباطبایی بر انسجام درونی سوره‌ها (نظم مدرجی) تأکید دارند که در چینش مصحفی تجلی یافته‌است (ر. ک: طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱: ۴۰-۴۵)

۲. مبانی تفسیر تنزیلی و نقد آنها

۲-۱. هدایت‌محوری و بازخوانی سیر تربیتی

یکی از مهمترین مبانی اصلی، هدایت‌گری قرآن است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲). طرفداران تفسیر تنزیلی استدلال می‌کنند که قرآن تنها یک کتاب اطلاعاتی نیست، بلکه یک برنامه عملی تربیتی است که در بستر زمان و به صورت تدریجی نازل شده‌است. به اعتقاد آنان، درک سیر تدریجی این هدایت-که از مفاهیم بنیادین توحید آغاز و به احکام اجتماعی ختم می‌شود- برای فهم فلسفه تشریح و اهداف کلان شریعت ضروری است. از این رو، برخی معتقدند چینش حکیمانه آیات در ترتیب نزول، بهتر می‌تواند سیر تربیتی و هدایتی قرآن را نشان دهد. محمد عزه دروزه (مفسر تنزیلی) در مقدمه تفسیر خود تصریح می‌کند: «القرآن نزل مفرقاً حسب الحوادث و الوقائع... فيجب أن يفهم على هذا النسق؛ قرآن به صورت پراکنده و بر اساس حوادث و وقایع نازل شده... پس باید بر اساس این نظم فهمیده شود» (دروزه، ۱۴۲۹: ج ۱: ۱۵). همچنین سید عبدالقادر ملاحویش در تفسیر «بیان المعانی» بر این نکته تأکید دارد که ترتیب نزول، سیر تربیت پیامبر (ص) و امت را به وضوح نشان می‌دهد (ملاحویش، ۱۳۸۲: ج ۱: ۳۸).

به باور آنان، قرآن یک «طرح تربیتی تدریجی» است که از توحید و معاد شروع کرده و به تدریج به تشریح احکام پرداخته‌است. فهم این سیر، برای درک فلسفه احکام و اهداف کلی شریعت ضروری است.

نقد و بررسی

یکی از نقدهای وارد بر این نظر انحصار ناپذیری هدایت است. چرا که هدایت قرآن منحصر در ترتیب نزول نیست. هدایت قرآن چندبعدی است و از طرق مختلفی-از جمله سیاق مصحفی، تفسیر موضوعی، تدبر در آیات هم‌موضوع-قابل دستیابی است سیاق مصحفی که مورد تأیید ائمه (ع) است، خود دارای نظام هدایتی مستقل و کاملی است. آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر «تسنیم» به این نکته اشاره می‌کند: «هدایت قرآن منحصر در ترتیب نزول نیست، بلکه قرآن از طریق مختلف هدایت می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ج ۱: ۱۲۷). ادعای انحصار، ادعایی بزرگ و نیازمند دلیل است.

۱. ادعای برتری تفسیر تنزیلی در تحقق اهداف هدایتی، یک ادعای بزرگ است که نیاز به اثبات عملی دارد. تاکنون هیچ تفسیر تنزیلی کاملی ارائه نشده که این برتری را به صورت ملموس نشان

دهد. سید محمدعلی ابازی در نقدی بر این روش می‌نویسد: «ادعای انحصار هدایت در ترتیب نزول، نیازمند ارائه نمونه عملی و کامل است» (ابازی، ۱۳۸۲: ۹۲) تفسیر «همراه با وحی» اثر بهجت‌پور که از تفاسیر تنزیلی معاصر است، هنوز ناتمام است و نمی‌تواند ادعای جامعیت داشته باشد. علاوه اینکه چندان هم مورد توجه و اقبال قرار نگرفته است.

۲. این نگاه ممکن است به تقلیل هدایت قرآن به بعد تاریخی و تربیتی محدود به عصر نزول بینجامد و از ابعاد فراتاریخی، فلسفی و عرفانی قرآن غفلت کند علامه طباطبایی در المیزان هشدار می‌دهد: «لا یجب أن نحصر فهم القرآن فی الإطار التاريخی؛ نباید فهم قرآن را در چارچوب تاریخی محصور کنیم» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱: ۱۶). مثلاً مفاهیم عمیق عرفانی در سوره‌هایی مانند «حدید» و «حشر» که بر محور توحید و اسماء الهی است، با روش تنزیلی ممکن است به بعد تاریخی تقلیل یابد.

۳. تحقق اهداف هدایتی قرآن منحصر به روش تنزیلی نیست. چرا که هدایت قرآن چندبُعدی است و نمی‌توان آن را در یک روش منحصر کرد. بسیاری از مفسران با روش‌های دیگر نیز به نتایج هدایتی عمیقی دست‌یافته‌اند. تفسیر «المیزان» علامه طباطبایی که بر اساس روش قرآن به قرآن و ترتیب مصحفی نوشته شده، یکی از کامل‌ترین تفاسیر هدایتی است.

۲-۲. تبیین قرآن به قرآن در پرتو ترتیب نزول

مفسرانی چون ملاحویش در «بیان المعانی» (۱۳۸۲: ج ۱: ۱۴۶)، دروزه در «التفسیر الحدیث» (۱۴۲۹ق: ج ۱: ۳۱۵) و جابری در «فهم القرآن الحکیم» (۲۰۱۰: ۳۵۵)، به عنوان طرفداران تفسیر تنزیلی استدلال می‌کنند که تفسیر بر اساس ترتیب نزول تحقق‌بخش اصیل‌ترین و متقن‌ترین روش تفسیری، یعنی «تفسیر قرآن به قرآن» است. اینان با تأکید بر آیات «مُحکَمات» به عنوان مبین «متشابهات» (آل عمران: ۷) و «تبیان بودن قرآن برای هر چیزی» (نحل: ۸۹)، مدعی هستند که ترتیب نزول، زمینه طبیعی برای خودتبیینی قرآن فراهم می‌آورد، به گونه‌ای که آیات اولیه، مبین آیات بعدی هستند و سیاق تاریخی، اصلی‌ترین راهنمای فهم مقاصد الهی بدون نیاز مطلق به منابع بیرونی است. چنانکه نظریه‌پرداز تفسیر تنزیلی معاصر، عبدالکریم بهجت‌پور استدلال می‌کند که تفسیر تنزیلی، عینی‌ترین شکل «تفسیر قرآن به قرآن» است، زیرا آیات در بستر واقعی نزول، به صورت خودکار شبکه معنایی ایجاد می‌کنند (بهجت‌پور، ۱۳۹۰: ج ۱: ۶۳-۷۰).

نقد و بررسی

بررسی این ادعا نشان می‌دهد ادعای انحصار «تفسیر قرآن به قرآن» در روش تنزیلی با چالش‌های بنیادینی مواجه است. نخستین چالش، تعارض در اولویت‌بندی سیاق‌هاست. اگرچه این روش لزوماً با تفسیر قرآن به قرآن در تعارض نیست، اما اولویت منطقی و شرعی با «سیاق مصحفی» است که تحت

نظارت مستقیم پیامبر (ص) شکل گرفت و آیات در آن با پیوندی حکیمانه و توقیفی در کنار هم قرار داده شدند. علامه طباطبایی در مقدمه «المیزان» (۱۳۹۰ق: ج ۱: ۱۲) به صراحت اساس روش خود را تفسیر قرآن به قرآن بر مبنای همنشینی آیات در چینش مصحفی می‌داند، نه ترتیب نزول. برای نمونه، انسجام هنرمندانه داستان حضرت یوسف (ع) در سوره یوسف در مصحف کنونی، در رویکرد تنزیلی که ممکن است بخش‌هایی از آن را پراکنده در نظر گیرد، مخدوش می‌شود. نادیده گرفتن این سیاق توقیفی و اولویت دادن به سیاق تاریخی مورد اختلاف، به فهمی گسسته و ناقص می‌انجامد.

این روش در مواجهه با آیاتی که فهم آنها مستلزم جمع‌آوری و ترکیب شواهد پراکنده در سراسر قرآن است، مانند بسیاری از آیات الاحکام، قصص و... ناتوان است. از این رو، برخی از قرآن‌پژوهان بر این باورند که روش تنزیلی در استنباط احکام فقهی که نیاز به جمع‌آوری همه ادله دارد، با مشکل مواجه است (ر. ک: حجتی، ۱۳۷۷: ۲۴۰). برای نمونه، استخراج نظام جامع «قضاء و شهادت» مستلزم مطالعه همزمان آیات سوره بقره (آیات ۲۸۲-۲۸۳)، نساء (آیات ۵۸، ۱۰۵، ۱۳۵) و مائده (آیات ۸ و ۱۰۶-۱۰۸) است. تفسیر تنزیلی که این آیات را در بازه‌های زمانی مختلف و جدا از هم تحلیل می‌کند، قادر به کشف این شبکه به هم پیوسته نیست.

۱. ادعای خودکفایی مطلق روش تنزیلی در تبیین قرآن، ادعایی گزاف است، چرا که این روش خود به شدت به دانش تاریخ به عنوان یک منبع بیرونی وابسته است. فهم آیاتی که در «شان نزول» خاصی نازل شده‌اند، مانند آیات مربوط به غزوه احد (آل عمران: ۱۲۱-۱۲۸)، بدون مراجعه به منابع تاریخی و روایی معتبر، ناممکن یا بسیار مخدوش خواهد بود. چنان که آیت‌الله جوادی آملی در «تفسیر تسنیم» به درستی تأکید می‌کند که «هرچند تفسیر قرآن به قرآن اصل است، اما این به معنای بی‌نیازی از سنت و عترت نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ج ۱: ۱۸۵) این وابستگی، ادعای استغناء روش تنزیلی را به چالش می‌کشد.

۲. مساله و چالشی که این روش با آن مواجه است، تکیه بر ترتیب نزول غیرقطعی که خود محل مناقشه مورخان است و ساخت ارتباطات تاریخی بر اساس فرضیات شخصی، بستر مناسبی برای تفسیر به رأی فراهم می‌آورد (ایازی، ۱۳۸۹: ۹۵). برای مثال، اگر مفسر بر اساس روایت ضعیفی ترتیب نزول دو سوره را جابجا کند و بر اساس این تقدم و تأخر ساختگی، رابطه علی بین محتوای آنها استنتاج نماید، به وضوح مرتکب تفسیر به رأی شده است. این رویکرد در تضاد مستقیم با روح «تفسیر قرآن به قرآن» قرار دارد که هدفش کشف مراد الهی است، نه تحمیل برداشت‌های شخصی بر قرآن.

در نتیجه، اگرچه توجه به ترتیب نزول می‌تواند به عنوان یکی از ابزارهای کمکی در کنار دیگر روش‌ها و نه به عنوان روش اصلی و انحصاری، برای درک بهتر برخی از ابعاد هدایت قرآن مفید باشد، اما ادعای اینکه روش تنزیلی تنها یا بهترین طریق برای تحقق «تفسیر قرآن به قرآن» است، فاقد پشتوانه علمی، تاریخی و روش‌شناختی کافی می‌باشد.

۲-۳. نزول تدریجی و مسئله تاریخمندی قرآن

این مبنا بر پذیرش نزول تدریجی قرآن در بستر رویدادهای تاریخی و نیز سیر دعوت و اقتضای هدایت‌گری قرآن استوار است و از ارکان اساسی تفسیر تنزیلی به شمار می‌رود. طرفداران این روش با استناد به آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (فرقان: ۳۲)، تأکید می‌کنند که نزول تدریجی قرآن در بستر رویدادهای تاریخی خاص، نشان‌دهنده حکمت الهی برای تربیت تدریجی جامعه، پاسخگویی به نیازهای متغیر و تثبیت قلب پیامبر (ص) بوده است. به باور آنان، فهم دقیق بسیاری از آیات بدون توجه به این بستر تاریخی ناممکن است. محمد عابد الجابری در «فهم القرآن الحکیم» تصریح می‌کند که «قرآن در تاریخ نازل شد و برای فهم آن باید به تاریخ بازگشت» (جابری، ۲۰۱۰: ۱۲۳). ایشان بر وجود «منطق درونی» (منطق باطنی) در ترتیب نزول تأکید دارد و معتقد است سوره‌های متوالی، مراحل مختلف یک پروژه تربیتی را تشکیل می‌دهند (جابری، ۲۰۱۰، ص ۱۲۸-۱۳۰). به طور مشابه، محمد عزه دروزه (۱۴۲۹ق: ج ۱: ۵۶) در «التفسیر الحدیث» و سید عبدالقادر ملاحویش (۱۳۸۲ق: ج ۱: ۸۷) در «بیان المعانی» با تحلیل حوادثی مانند غزوه بدر و احد، شأن نزول آیات مرتبط را کلید فهم مقاصد آنها می‌دانند. برای نمونه، آنان فهم آیات ۴۱ تا ۴۸ سوره انفال را بدون توجه به زمینه تاریخی غزوه بدر ناقص می‌پندارند. همچنین بهجت پور تصریح می‌کند که «سوره‌های پشت سر هم در ترتیب نزول، از پیوند معنایی برخوردارند و یک جریان هدایتی واحد را تشکیل می‌دهند» (بهجت‌پور، ۱۳۹۲: ۱۵۴).

نقد و بررسی

این مبنا با چالش‌های متعددی روبرو است که پایه‌های آن را سست می‌سازد.

۱. ابهام و عدم قطعیت در ترتیب دقیق نزول است. درباره ترتیب نزول سوره‌ها میان مورخان و مفسران محل اختلاف جدی است. به عنوان مثال، در بین نظریات مختلف، درباره ترتیب نزول سوره‌هایی مانند «علق»، «مدثر»، «فاتحة الكتاب» و «تین» اختلافات فراوانی وجود دارد (ر. ک: معرفت، ۱۴۱۶: ج ۱: ۱۳۵). اختلاف در ترتیب نزول، از مشکلات اساسی این روش است و نمی‌توان تفسیر را بر امری احتمالی بنا نهاد. از این رو، پایه‌گذاری یک نظام تفسیری بر یک داده غیرقطعی، آن را از همان آغاز با مشکل مواجه می‌سازد.

۲. دومین چالش چنانکه قبلاً گذشت، با نظریه نزول دفعی قرآن در شب قدر که بر اساس آیات (دخان: ۳-۴، قدر: ۱) و روایات فراوانی است، تعارض دارد. این تعارض را نمی‌توان نادیده گرفت و نیاز به تبیین دقیق رابطه بین نزول دفعی و تدریجی دارد. بنابراین، تمرکز افراطی بر نزول تدریجی و بستر تاریخی، ممکن است باعث غفلت از آن حقیقت فرازمانی و فراتاریخی شود.

۳. سوم، محدودیت ذاتی این مبنا به «عصر نزول» است. این ویژگی یعنی پاسخگویی به رویدادهای خاص مختص به دوره ۲۳ ساله نبوت بود. پس از تکمیل قرآن، این متن به عنوان یک

«کل منسجم»، «کتاب هدایت» و «معجزه جاویدان» در اختیار تمام بشریت در همه اعصار قرار گرفت. اکنون که قرآن به صورت کتابی کامل در دسترس است، روش فهم آن نیز باید تکامل یابد و از روش‌هایی بهره گیرد که با شرایط کنونی و نیازهای دائمی بشر سازگار باشد، نه اینکه ما را در قالب رویدادهای محدود تاریخی حبس کند (رامیار، ۱۳۶۲: ۳۵۰). این نکته نشان می‌دهد که روش تنزیلی ممکن است قرآن را به متنی صرفاً تاریخی تقلیل دهد.

۴. نزول تدریجی قرآن به معنای وجود انسجام محتوایی بر اساس ترتیب نزول نیست. طرفداران روش تفسیر تنزیلی فرض می‌گیرند که سوره‌های متوالی‌النزول از انسجام موضوعی برخوردارند، اما این یک ادعای اثبات‌نشده است (ایازی، ۱۳۸۹: ۹۷). در عمل، ممکن است سوره‌های پشت سر هم در ترتیب نزول، موضوعات کاملاً متفاوتی داشته باشند. برای مثال، اگر سوره «کوثر» که درباره انبیا پیامبر است بلافاصله پس از یک سوره مدنی طولانی درباره احکام مالیات نازل شده باشد، هیچ ارتباط محتوایی ذاتی بین آنها مشاهده نمی‌شود. بنابراین، فرض «انسجام محتوایی بر اساس ترتیب نزول» بی‌اساس است.

در نتیجه، توجه به نزول تدریجی و بستر تاریخی قرآن اگرچه برای فهم علل نزول و سیر تربیتی صدر اسلام سودمند است، اما ارتقای آن به مبانی انحصاری یا اصلی تفسیر، با چالش‌های معرفتی و روش‌شناختی جدی روبرو است. این امر نشان می‌دهد که این مبنا به تنهایی قادر به تحمل بار یک نظام تفسیری کامل نیست و تنها می‌تواند به عنوان ابزاری کمکی در کنار سایر مبانی، به ویژه «انسجام درونی مصحف» و «ابعاد فراتاریخی قرآن»، مورد استفاده قرار گیرد.

۲-۴. ادعای انسجام و تناسب آیات و سوره بر اساس ترتیب نزول

مبنای «انسجام و تناسب بر اساس ترتیب نزول» از استدلال‌های کلیدی طرفداران تفسیر تنزیلی است. موافقان استدلال می‌کنند که ترتیب نزول طبیعی، خود منجر به تناسب و انسجام معنایی بین سوره‌های پشت سر هم می‌شود. دروزه (۱۴۲۹: ج ۱: ۵۲۱) با وجود اعتقاد به توقیفی بودن مصحف، در جستجوی ارتباط آیات در هر سوره است. به باور آنان، خداوند که نازل‌کننده قرآن است، همان‌گونه که آیات را به تدریج و به تناسب نازل کرده، این تدریج را به گونه‌ای تنظیم نموده که بین سوره‌های متوالی نیز ارتباط و تناسب وجود داشته باشد.

نقد و بررسی

انسجام و ارتباط عمیق بین آیات و سوره‌ها منحصر به چینش تاریخی نیست، بلکه تناسب در چینش مصحفی نیز که مورد تأیید ائمه است، به وضوح مشاهده می‌شود و چه بسا از نظر عمق و پیچیدگی، غنی‌تر باشد.

۱. دومین نقد، اکتشاف‌ناپذیری و ذهنی بودن این تناسب است. برخلاف انسجام در سیاق مصحفی که اغلب برای مفسر آشکار و قابل ردیابی است، ادعای ارتباط معنایی بین سوره‌های متوالی‌النزول، غالباً غیرشفاف، پیچیده و نیازمند توجیه‌های طولانی است (ایازی، ۱۳۸۹: ۹۸).

۲. سومین نقد، تقدم «فرض» بر «دلیل» در این روش است. در بسیاری از موارد، مفسر تنزیلی پیشاپیش به وجود چنین ارتباطی باور دارد و سپس در پی یافتن یا ساختن دلایلی برای اثبات آن برمی‌آید. این رویکرد می‌تواند به تفسیر تصنعی و تحمیل ارتباطات ذهنی بر قرآن بینجامد (سبحانی، ۱۴۲۶: ۱۸۳).

۳. مهمترین نقد بر این مبنا، تعارض آشکار این ادعا با واقعیت‌های عینی ترتیب نزول است. چرا که «اختلاف قاریان و مورخان در تعیین تاریخ نزول سوره‌ها، شک بزرگی بر وجود یک نظام محکم و ترتیب واحد در نزول قرآن می‌افکند» (سبحانی، ۱۴۲۶: ۱۸۱).

۴. با نگاهی به فهرست‌های ترتیب نزول مانند روایت ابن عباس، در موارد متعددی هیچ ارتباط موضوعی واضحی بین سوره‌های پیاپی دیده نمی‌شود. نمونه گویای این امر، قرارگرفتن سوره کوتاه و مکی «کوثر» (با محوریت تسلیت پیامبر) بلافاصله پس از سوره طولانی و مدنی «توبه» (با محوریت جهاد و احکام مالیاتی) است. این دو سوره از نظر موضوع، فضای نزول، طول و لحن کاملاً متفاوت و بی‌ربط به نظر می‌رسند و توجیه ارتباط معنایی بین آنها بسیار دشوار و تصنعی است (ایازی، ۱۳۸۹: ۹۹).

نتیجه اینکه، ادعای «انسجام ذاتی بر اساس ترتیب نزول» اگرچه در نگاه اول جذاب است، اما در مواجهه با نقدهای روش‌شناختی، به عنوان مبنایی مستحکم برای یک نظام تفسیری تاب مقاومت نمی‌آورد. این ادعا بیشتر یک «چهارچوب ذهنی از پیش تعیین شده» است تا یک «حقیقت عینی» کشف شده از خود قرآن. بنابراین، این مبنا می‌تواند به عنوان یک دیدگاه مکمل در کنار دیگر ابزارهای کشف انسجام قرآن (به ویژه انسجام مصحفی) مورد توجه قرار گیرد، نه به عنوان اصل اساسی تفسیر.

۲-۵. رفع تعارض ظاهری و ارزیابی کارآمدی

طرفداران تفسیر تنزیلی مدعی است که با رعایت ترتیب نزول، بسیاری از تعارضات ظاهری بین آیات رفع می‌شود (ر. ک: دروزه، ۱۴۲۹: ج ۱: ۱۲۳؛ جابری، ۲۰۱۰: ۱۸۷؛ ملاحویش، ۱۳۸۲: ج ۲: ۹۳؛ بهجت‌پور، ۱۳۹۰: ج ۲: ۱۱۵). چنانکه دروزه استدلال می‌کند که بسیاری از تعارضات در آیات الاحکام و مفاهیم تربیتی، با توجه به ترتیب نزول و سیر تدریجی تشریع، به طور طبیعی حل می‌شوند. مثلاً تعارض ظاهری بین آیه مدارا با مشرکان (مانند آیه ۱۲۵ سوره انعام) و آیه براءت از آنان (مانند آیات اول سوره توبه) با توجه به تقدم نزول آیات مدارا بر آیات براءت، نشان‌دهنده یک سیر تربیتی تدریجی است، نه تعارض (دروژه، ۱۴۲۹: ج ۳: ۲۰۴-۲۰۵). با در نظر گرفتن تقدم و تأخر، تعارض رفع می‌شود.

نقد و بررسی

رفع تعارض منحصر به روش تنزیلی نیست. قواعد دیرینه و پردازش‌شده‌ای در اصول فقه و علوم قرآنی مانند «نسخ»، «تخصیص»، «جمع عرفی» و «توجه به سیاق مصحفی» وجود دارند که از دیرباز مورد توجه بوده و توانسته‌اند تعارضات ظاهری را حل کنند. چنان که آیت‌الله معرفت در «التمهید» تصریح می‌کند که «نسخ و تخصیص، از روش‌های قطعی‌تر برای رفع تعارض هستند و نیازی به مراجعه به ترتیب نزول با همه اختلافاتش نداریم» (معرفت، ۱۴۱۶: ج ۲: ۲۱۴). برای مثال، تعارض ظاهری بین آیه ۱۸۳ سوره بقره «کتب علیکم الصیام» و آیه ۱۸۴ همان سوره «فدیه طعام مسکین» با قاعده «تخصیص» به راحتی حل می‌شود، بدون آنکه نیاز باشد به ترتیب نزول این آیات که در یک سوره هستند، استناد کرد.

۱. نقد دیگر وارد به این مساله کارآمدی محدود آن است. چرا که این روش تنها در موارد خاصی که مربوط به تدریج در تشریع احکام است، مانند تحریم شراب یا تغییر قبله کاربرد دارد، اما در برابر بسیاری از تعارضات ظاهری در دیگر حوزه‌ها ناتوان است. برای نمونه، تعارضات در قصص انبیا (مانند تفاوت در تعداد اصحاب کهف در روایات) یا مسائل اعتقادی (مانند نسبت بین قضا و قدر و اختیار انسان) را نمی‌توان با ترتیب نزول حل کرد، زیرا این موارد تابع یک سیر تاریخی-تشریعی نیستند (ر. ک: ایازی، ۱۳۸۹: ۱۰۱). از این رو، از نگاه روش‌شناختی، این نگرش تنها بر بخشی ویژه از آیات (احکام نازل شده به تدریج) تمرکز دارد و کارایی بایسته برای زدودن ناسازمایی‌ها در همه گستره قرآن را ندارد.

۲. برای رفع تعارض، ترتیب مصحفی مقدم بر ترتیب نزول است. این ترتیب، مورد تأیید و تأکید پیامبر (ص) و ائمه (ع) بوده و امت اسلامی همواره بر اساس آن عمل کرده‌اند. از این رو برخی از مفسران بر این اصل پافشاری می‌کنند که «اگر با استفاده از سیاق مصحف و قرائن درونی قرآن بتوان تعارض را رفع کرد، دیگر نیازی به مراجعه به تاریخ و ترتیب نزول-با همه ابهامات و اختلافاتش-وجود ندارد.» برای مثال، اگر بتوان با «جمع عرفی» بین دو آیه به ظاهر متعارض مانند آیات مربوط به «برائت از مشرکان» و «مدارا با آنان»، جمع کرد، این راه حل، به دلیل اتکا به متن مصحف، بر هر راه حل تاریخی‌ای اولویت دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۲: ۱۲۷).

۳. این روش، فرآیند رفع تعارض را که ذاتاً نیازمند سرعت و وضوح است، به یک فرآیند پیچیده تاریخی-تحقیقی تبدیل می‌کند. برای به کارگیری آن، مفسر ناگزیر است برای هر آیه‌ای به بررسی تاریخی ترتیب نزول که خود محل مناقشه‌های بی‌پایان است بپردازد (ر. ک: سبحانی، ۱۴۲۶: ۱۷۹).

بر این اساس، اگرچه توجه به ترتیب نزول می‌تواند در موارد محدودی (به ویژه در سیر تدریجی تشریع) به عنوان یک ابزار کمکی برای درک بهتر علل تغییر احکام مفید باشد، اما قرار دادن آن به

عنوان روش اصلی یا انحصاری رفع تعارض، به دلایل فوق، به ویژه تقدم ترتیب مصحفی و وجود قواعد متقن درون‌متنی فاقد توجیه علمی و عملی کافی است.

۲-۶. گفتاری بودن زبان قرآن و بازسازی بافت نزول

در رویکرد تفسیر تنزیلی، مبنای «گفتاری بودن زبان قرآن» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بر پایه این مبنا، قرآن کریم را باید نه یک متن ایستا، بلکه گفتاری زنده و پویا دانست که در بستر واقعی زندگی و در تعاملی دوسویه با مخاطبان نخستین خود شکل گرفته است. بر این اساس، آیات قرآن پاسخی الهی به نیازها، پرسش‌ها و رویدادهای جامعه عصر نزول است و از این رو، فهم ژرف و دقیق آن در گرو بازسازی آن بافت ارتباطی و گفتمانی است. حامیان این دیدگاه، که در میان قرآن‌پژوهان معاصر جای دارند، بر این باورند که تنها با رعایت ترتیب نزول و قراردادن آیات در توالی تاریخی‌شان است که می‌توان این دیالوگ زنده را بازآفرینی و مقصود واقعی آیات را درک کرد. برای نمونه، بهجت‌پور در «مبنای، قواعد و فواید تفسیر تنزیلی» تصریح می‌کند که «بیان آیات قرآن مستلزم آن است که مفسر شرایط مخاطبان و فرهنگ و خصوصیات محیطی آنها را در نظر بگیرد و بهترین راه برای این کار، رعایت نظم طبیعی نزول است» (بهجت‌پور، ۱۳۹۲: ۱۳۲). به عنوان مثالی عینی، فهم آیات نخست سوره «علق» بدون در نظر گرفتن فضای بت‌پرستی حاکم بر مکه و چالش‌های پیش روی پیامبر (ص)، ناقص خواهد بود؛ ترتیب نزول، نقشه این سفر تعاملی را در اختیار مفسر می‌گذارد. در همین راستا، محمد عابد الجابری در «فهم القرآن الحکیم» با رویکردی عقلانی-تاریخی بر این امر پای می‌فشارد که قرآن یک «خطاب» است که در یک «فضای گفتمانی» مشخص متولد شده و فهم آن منوط به شناخت آن فضا است (جابری، ۲۰۱۰: ۸۵).

نقد و بررسی

با پذیرش اصل گفتاری بودن زبان قرآن، باید توجه داشت که تبدیل این مبنا به روش انحصاری تفسیر، با چالش‌های جدی روبرو است. این نگرش از سویی با غفلت از انسجام درونی مصحف و ابعاد فراتاریخی قرآن همراه است و از سوی دیگر، ظرفیت جهان‌شمولی قرآن را به زمینه تاریخی خاصی تقلیل می‌دهد. بنابراین این مبنا هرچند برای درک بخشی از معانی مفید است، اما به عنوان روش مسلط تفسیری ناتمام و تقلیل‌گرایانه است.

۱. می‌توان گفت جدی‌ترین نقد وارد بر این مبنا، تعارض ذاتی این نگاه با جهان‌شمولی قرآن است. قرآن خود را «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره: ۱۸۵) و راهنمایی برای تمام بشریت در همه اعصار معرفی می‌کند. محدود کردن فهم قرآن به بازسازی گفتاری صرف در جامعه عرب حجاز سده هفتم میلادی، به نوعی تاریخی‌انگاری افراطی می‌انجامد و پیام فرازمان و فرامکان قرآن را به رویدادهایی محلی تقلیل می‌دهد. صاحب تفسیر «تسنیم» به درستی هشدار می‌دهد که «گرچه توجه به اسباب نزول برای رفع اجمال مفید است، ولی حصر معنای آیه در آن، ظلم به قرآن است»

(جوادی آملی، ۱۳۸۸: ج ۱: ۱۹۰). چرا که مفاهیم بنیادینی مانند توحید، عدل و معاد، در ذات خود فراتر از قالب تاریخی نزولشان، برای همه انسان‌ها قابل درک و عمل هستند.

۲. سومین نقد، غفلت از لایه‌های معنایی باطنی و فراتاریخی قرآن است. آیا می‌توان تمام عمق معنایی آیاتی مانند «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵) یا «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید: ۴) را که منبع تأملات عرفانی و فلسفی گسترده‌ای بوده‌اند، تنها از طریق بازسازی شرایط نزول اولیه آنها درک کرد؟ از این رو، علامه طباطبایی در «المیزان» بر وجود معانی عمیق و بطنی در قرآن تأکید دارد که مرزهای زمان و مکان خاص را درمی‌نوردد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۹: ۱۳۴).

۳. چهارمین نقد به عدم کارآمدی این روش در استنباط احکام جهان‌شمول بازمی‌گردد. فقه و استنباط، نیازمند استخراج قواعد کلی از دل موارد جزئی و تاریخی است. اگر مبنای کار تنها بازسازی همان گفتار اولیه باشد، چگونه می‌توان از آیاتی که در پاسخ به یک واقعه خاص نازل شده‌اند (مانند آیات تحریم شراب که با زمینه‌ای مشخص مرتبط بودند)، یک حکم کلی و ابدی برای همه مسلمانان استخراج کرد؟ این انتقال از «خاص» به «عام» خود نیازمند ابزارها و قواعدی است که ذیل این مبنا تعریف نشده‌اند.

۴. آخرین نقد، اشکال عملی در اجرای این مبنا است. سید محمدعلی ایازی خاطرنشان می‌سازد که حتی خود دکتر بهجت‌پور در کتاب تفسیری خود (همراه با وحی) نتوانسته‌است کاملاً به این مبنا وفادار بماند و ناگزیر از بهره‌گیری از منابع و قواعد تفسیری کلاسیک بوده‌است (ایازی، ۱۳۸۹: ۱۰۵). این امر نشان می‌دهد اجرای خالص و کامل این نظریه در میدان عمل، با دشواری‌های غیرقابل انکاری مواجه است.

ازاین رو، مبنای «گفتاری بودن زبان قرآن» اگرچه ابزاری ارزشمند برای درک فضای نزول و سیر تربیتی صدر اسلام است، اما ارتقای آن به جایگاه تنها مبنا یا اصلی‌ترین مبنای تفسیر، خطایی راهبردی محسوب می‌شود. این کار، ما را از ابعاد جهان‌شمول، لایه‌های عمیق معنایی و نیازهای هدایتی دائمی قرآن غافل می‌کند. قرآن هم در تاریخ متجلی شده و هم فراتر از تاریخ است. تفسیر مطلوب، تفسیری متعادل است که بتواند میان «درنظرگرفتن بافت تاریخی» و «کشف پیام فراتاریخی» قرآن پیوند برقرار کند، بدون اینکه یکی را قربانی دیگری نماید.

نتایج

تفسیر تنزیلی با استناد به ادله‌های عقلی و نقلی مانند استناد به اجتهادی بودن ترتیب مصحف، مطابقت با سیره ابلاغی پیامبر (ص)، مصحف امام علی (ع) و روایات عدم منع، و نیز با تکیه بر مبانی‌ای چون هدایت‌محوری، تدریج در نزول و گفتاری بودن زبان قرآن، تلاشی ارزشمند برای فهم بهتر قرآن در بستر تاریخی نزول آن است. این روش در بازسازی فضای نزول، فهم سیر تدریجی تشریح احکام، درک فلسفه برخی قوانین و رفع برخی تعارضات ظاهری، دارای مزایای غیرقابل انکاری است.

با این حال، واکاوی دقیق ادله و مبانی این روش نشان می‌دهد که ادله قاطعی بر لزوم انحصار یا اولویت مطلق آن وجود ندارد. استناد به مصحف امام علی (ع) با ابهامات تاریخی مواجه است، روایات عدم منع دلالت صریحی بر توصیه این روش ندارند، توقیفی بودن ترتیب مصحف قرائن محکمی دارد و سیره ابلاغی پیامبر (ص) مختص عصر نزول است. از سوی دیگر، چالش‌های جدی روش شناختی (مانند عدم قطعیت در ترتیب نزول)، تاریخی (خطر تاریخ‌مندی افراطی) و عملی (عدم کاربردی بودن برای عموم) مانع از آن می‌شوند که این روش به عنوان «روش اصلی» یا «منحصر به فرد» تفسیر قرآن معرفی شود.

بنابراین، جایگاه واقعی تفسیر تنزیلی، یک روش «مکمل» و «تکمیلی» در کنار دیگر روش‌های تفسیری، به ویژه تفسیر ترتیبی (مصحفی) و تفسیر موضوعی، است. تفسیر تنزیلی می‌تواند به عنوان یک «ابزار کمکی» برای درک بهتر برخی آیات و سوره‌ها، فهم سیر تربیتی قرآن و غنای بیشتر تفسیر به کار گرفته شود، اما نمی‌تواند جایگزین دیگر روش‌ها شود. تفسیر مطلوب، تفسیری است که با بهره‌گیری از همه روش‌های معتبر و با در نظر گرفتن ابعاد مختلف قرآن (تاریخی، مصحفی، موضوعی، ادبی و ...) به کشف مراد الهی نائل آید.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۳). ترجمه ناصر مکارم شیرازی. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- ایازی، سید محمدعلی (۱۳۸۹). نقدی بر فواید تفسیر ترتیب نزولی. پژوهش‌های قرآنی، ۱۶ (۶۲-۶۳)، ۱۴۹-۱۲۴.
- بلاغی، محمدجواد (بی تا). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن. ۲ جلد. چاپ اول. قم: وجدانی.
- بهجت‌پور، عبدالکریم (۱۳۹۰). همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول). ۶ جلد. چاپ اول. قم: موسسه تمهید.
- _____ (۱۳۹۲). تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)؛ مبانی، اصول، قواعد و فواید. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق). الکشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی. ۱۰ جلد. چاپ اول. تحقیق ابی محمد ابن عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جابری، محمد عابد (۲۰۱۰). فهم القرآن الحکیم: التفسیر الواضح حسب ترتیب النزول. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). تفسیر تسنیم. ۸۰ جلد. قم: إسرائ.
- جواهری، سیدمحمدحسن (۱۳۹۷). نقد نظریة تفسیر بر پایه ترتیب نزول. پژوهشنامه معارف قرآنی، ۹ (۳۳)، ۳۵-۶۵. <https://doi.org/10.22054/rjqk.2019.38532.1843>
- حائری، سید محمدکاظم (۱۴۲۸ق). دراسات فی علم الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- حجتی، سید محمدباقر (۱۳۷۷). تاریخ تفسیر قرآن کریم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۶). قرآن هرگز تحریف نشده: ترجمه فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الأرباب، چاپ سوم. مترجم: عبدالعلی محمدی شاهرودی، قم: قیام.
- خویی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). بیان در علوم و مسایل کلی قرآن. چاپ اول. ترجمه محمدصادق نجمی و هاشم هاشم‌زاده هریسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دروزه، محمد عزه (۱۴۲۹). التفسیر الحديث: ترتیب السور حسب النزول. بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- رامیار، محمود (۱۳۶۲). تاریخ قرآن. تهران: امیرکبیر.
- زنجانی، ابوعبدالله (۱۴۰۴). تاریخ القرآن. چاپ اول. تهران: منظمة الإعلام الإسلامی.

- سبحانی، جعفر (۱۴۲۶ ق). المناهج التفسیرية. چاپ سوم. قم: مؤسسة الإمام الصادق (ع).
- سلیمانی، حدیثه؛ نورایی، محسن و ربیع نتاج، علی اکبر (۲۰۲۰م)، نقد مبانی تفسیر تنزیلی از دیدگاه بهجت پور. معارف اسلامی معاصر، ۲ (۱)، ۵۳-۷۰.
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.27834808.2020.2.1.4.5>
- سیدمرتضی، علی بن حسین (۱۴۰۵ ق). الرسائل. تصحیح سید مهدی رجایی. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۲۱ ق). الالتقان فی علوم القرآن. تحقیق فواز احمد زمزلی. بیروت: دار الكتاب العربی.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳). تصحیح الاعتقاد. قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۵۹). المدرسة القرآنية. بیروت: دار التعارف.
- صدر، سید موسی (۱۳۸۹). سنجش ادله موافقان و مخالفان تفسیر بر اساس ترتیب نزول. پژوهش‌های قرآنی. ۱۶ (۶۲-۶۳)، ۱۵۰-۱۶۵.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. ۲۰ جلد. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. ۱۰ جلد. مصحح: فضل الله یزدی طباطبایی و هاشم رسولی. تهران: ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). جامع البیان عن تأویل آی القرآن. ۳۰ جلد. بیروت: دار المعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. ۱۰ جلد. مصحح: احمد حبیب عاملی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عاملی، سید جعفر مرتضی (۱۴۱۵). الصحیح من سیرة النبی الاعظم (ص). بیروت: دار الهماد.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵). تفسیر نور الثقلین. ۵ جلد. مصحح: هاشم رسولی. قم: اسماعیلیان.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷). مبانی و روشهای تفسیر قرآن. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴). الجامع لاحکام القرآن. ۲۰ جلد. چاپ اول. تهران: ناصر خسرو.

کرباسی فروشان، مجید؛ مهریزی، مهدی؛ ایازی، سید محمد علی و قاضی زاده، کاظم (۱۴۰۰). ادله جواز عقلی و نقلی تفسیر نزولی قرآن کریم. مطالعات قرآن و حدیث، ۱۵ (۱)، ۵۳-۷۲.

<https://doi.org/10.30497/qhs.2021.239797.3157>

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. ۸ جلد. مصحح: علی اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الانوار. ۱۱۱ جلد. مصحح: هدایت‌الله مسترحمی و دیگران. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). آشنایی با علوم اسلامی. تهران: صدرا.

معرفت، محمدهادی (۱۴۱۶ق). التمهید فی علوم القرآن. ۱۰ جلد. قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. ۲۸ جلد. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

ملاحویش آل غازی، عبدالقادر (۱۳۸۲). بیان المعانی. ۶ جلد. دمشق: مطبعة الترقی.

مودب، سیدرضا (۱۳۸۸). مبانی تفسیر قرآن. قم: دانشگاه قم.

مهدوی راد، محمدعلی (۱۳۸۲). آفاق تفسیر؛ مقولاتی در تفسیر پژوهی. تهران: هستی نما.

مهدوی راد، محمدعلی (۱۳۸۴ش). میراث مکتوب علوی. علوم حدیث، ۱۰ (۳) پیاپی ۳۸، ۸۷-۱۰۶.